



چهارشنبه ۲۸ مندیماه ۳۳

روزنامه فکرس

سابقه هیول

حسن توفیق

کتابخانه ۵ - رول

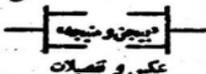


شش کلاوت تریک جیبانی ضمیمه این شماره است



کتابخانه هیول

قصه عشق و ناگومی



دویم بودت واسه منجیبه میرد،
 و منجیبه ماهاشت واسه منجیبه میرد،
 بین دامت ددویش کرد
 منجیبه رفت چلت دور و اعانت
 بین بیرون کرد تویت،
 منجیبه پشت شسته ملو کتید
 بین رفت نالی اطابق
 منجیبه رفت بائین اطابق
 بین و کرد مانت شوفا کرد
 منجیبه زبیر برهن شوفا کرد
 بین کت و شوفا بیرون شو دآورد
 کت گنج
 منجیبه زبیر پشت کت شو دآورد اعانت
 دست کت
 بین برهن آقا شو از سر شو دآورد
 اعانت ددوسولی
 اعانت زیروش سودنی شو از بیاید دآورد
 اعانت و دوس
 بین طرف راست اعانت نشسته گفت عشق
 منجیبه طرف راست نشسته گفت عشق
 بین گفت عشق بی شو دآورد برت کرد
 تو دگای
 منجیبه گفت دگوله شو دآورد اعانت
 زیر تخت خواب
 بین جواب دیو کندی شو دآورد برت کرد
 منجیبه بیاید
 منجیبه جواب دیو کندی شو دآورد اعانت
 دو باغی
 بین طرف چپ اعانت نشسته با همکل بشالو
 منجیبه طرف راست نشسته با همکل بشالو
 بین اطرف منجیبه و اعانت نشسته
 منجیبه اطرف راست و اعانت نشسته
 بین دامت تراشیده شوفا کرد چراغ
 اطراف منجیبه و اعانت
 منجیبه مت پیور شو دداز کرد چراغ
 فرود رفت کرد
 بین طرف راست چرخید
 منجیبه طرف چپ چرخید
 دای
 بین و اسفان خونه و بل پورنگ بود
 منجیبه و اسفان خونه و بل پورنگ بود



«خاک مومک»



بیاست حراج آترومال کتیکا برای آب کرده جانس بیجل
 بدو هفت خرو و دقت آبادنه با! بیرون از این دخترهای خود
 موته از زان و مناسبه بیخورو پتر آورد ما با پول جراتش نمیه به!

بناست تپس و بترید عید

آمار ماچ و پوسه

گردیدیم گردیست باز ابراج پوسه
 خود ماچ و پوسه راهت گفت یکی دیو لیک
 خردی که کلمات ابراج و پوسه یاد
 یکبار ماچ و پوسه سیرت کت و لیک
 کرر جین زاده بی اثر ذرافی
 سلوم می نیاید تمام پوسه بظنان
 پوسه می دوا بخار و آن پوسه سنگل را
 گردیش خج پوسه می لیک کوبان
 سدهای آدمویه لعل خلب و شکر
 ای گر خان پیکار پوسه گل شروا
 پوسه می اسر لطف من کتله زاید

شد بلز باد دیگر، انار ماچ و پوسه
 داد هزار دانت اطوار ماچ و پوسه
 خرد تر آنکه گردیدم خود بلز ماچ و پوسه
 من سر می نگردم از بلز ماچ و پوسه
 برودی گلستان جین آترومال و پوسه
 مسعود می نیاید مقاد ماچ و پوسه
 خود بر تو باش کرد اسرار ماچ و پوسه
 زدنوش بافته، از خلا ماچ و پوسه
 بلز ماچ و پوسه دود بیاد ماچ و پوسه
 تا و نهنه، دهنه، دک ماچ و پوسه
 تا من نکله دود، آمار ماچ و پوسه

با کتمش گرمم، پوسه زیار و گتمم
 خوشتر کار پوسه، یکبار ماچ و پوسه
 «رفیق انرا»

مقاله های ... و خوشبخت

خستگی راه

بغاه آمدند حالیکه خیلی بترسید،
 عشق کی گم کردید می بود خسته
 نوبه که داری به وقت منزل آمدنت
 گم شده ام که در کوسه و سر گردانده
 سحرالینت نگر بکمبر برده ای
 بیرون باغیم از شنگی ست شمس است
 سحر ایرامون ششانت گودو شمس
 سحرشکی داموز دیگر نیست
 سحرالفت آترومال و پوسه
 نسگر نیامی بدود سحر ای بلد
 تانی میوز
 سحرالست نگر ترو و دامت بیچ
 و پروکت
 سحر برای من بسکه گرفت و زمین
 دلفظ
 بائین که که بریده داری بیست
 آترومال برودن و عقابین انداز
 سحر و سحر سلطان بروسی دافلق
 خود یاد ما تا از شنگی را میامی

.....
 داسی کاین مردها چند میماند
 ملاک را ملوم بود غمیده بود.

ظلمت منی

مطلب منی بیخوهر است باشد
 امیدوارم که اگر آترومال دادم بگوس
 نوشت خواهد آمد

تصدق کردم از دل منی
 داسی که خوب سرت کرده ام آترومال
 مسکانت ازا بر دود دود صفت تو شوم
 دساله که اگر دوی بگم باشی و اگر از کتگی
 می هر می حاضر نیست بکران تو خرف بیهم

ظلمت ما بین منی منی
 (دو بلز) منی منی جلوس تو آدم نکره
 را از اکتیبا منی منی گریاد منی منی
 داسی گویم، شایهم کتس

مطابق مقررات (دو داد) :
 منی موافق آید و منی منی خواهد پس
 چشم (دو بیان گفت ها و تو کرها)
 منی منی منی منی منی منی منی منی
 آقا شعاع (دو آترومال) منی منی منی
 شو خاله اس بر سرت : ولایت کو؟



بالماس!

فانسی هفت

فزار حاجی اقا
 تازه آترومال بیخنده بود که باسی
 هیدالیا فرخی صبا از اینه بیرون آمد!
 نظری بطراف آترومال نووی باطل
 کوچی منجیبه و خود خود دقت و دقت
 بیخود معنه

تکر بیگانه!
 وقتی شب بود هر دو سید مادرش
 با دگت هر دو، فرود راه سید بشیری آبا
 میل دای برای یکه یکله دامت که من
 منجیبه دای آترومال
 هر دو تکر کرد گت
 «تاهامان، میل دایه یک دست
 کنی هریوه» باهاض نامش بود.

هدیه مامعل

کدوی حل
 دختری رفت با همکل بلز آمد
 بود یا تا پشش بکسره مانده کل
 کشش گت جان بود که گوتی دست است
 دوی بی منی صاف قفسی گنبدل
 یا که یکبارها نده همکل من
 شگ گت تمام نبودم حل
 دخترت گر چسی فاد و سی خرم بود
 داسی بود از اینده برشان و میل
 گت دختر، چه گت زده از من ملود
 که نویدگر گت دای من از اسل
 سفره حل هر کدود بلز آمد
 دگتک هر دو من یکبار، کدو من حل

چهارشنبه سوری

تو گودمانی منتقل جلازه چهارشنبه سوری تو تاریخ وادیته!

برای اینکه نوازته گمان کراسی تپیل نکته ما دو دودغ
پردازی دست کی ازبلاست دیگر دایم دودغ تپلی خوروا مامود
کردیم شامه مسوده تپلی زیر دا کولای دودغ تپیل سرود تپیه
کسواتیکه آن شامه.

چهارشنبه سوری که مردم ما دارند تنها
مراسم آن در کشور ما برگزار نشود
بلکه در بیشتر نقاط جهان نیز بان اهمیت
یافته است.

رهنی و آواز در شب چهارشنبه سوری ایلیانیا

در ایلیانیا کنونی که مردم به آواز
ملاطه فراوان دارند دست در ساززوی
کامیله شنبه سوری میگیرند آوازهای
سلی میخوانند و گیت میزنند اما باید
دانست که دودغ های غیر چهارشنبه سوری
همین همین کلارو میزند.

و تو کلا جلازه تاز هم!

دودغ در روز سوزن منق و سوزن!
بگذرد گرمی بیشتر آتش روشن میکند
و مردم قیلازمه سالک دیگر، پتلی پتلی
فرود آید سرگه این راه سبزه پریشانیته

ولی آنچه در این باره باید بداند
فد آینه آتش این هر مویز که
چهارشنبه سوری نیست بلکه همه
روزه در دکان های آهنگری
روشن میشود!

چهارشنبه سوری در میان قبائل وحشی!

جالبتر از همه مراسم چهارشنبه
سوری در میان قبائل وحشی افریقت است
موسوع دودغی و سوزنی در چهارشنبه
سوری دودغ بین همین تریبی که ما داریم
دو تا دو وجود دارد بین سنی که آنها
بزگه و کویله و این دودغ (دو سوزند
دودغهای دیگر) با دودغ جنگلی سوزن
نوعی در رنگهای مختلف از جمله زرد و
سرخ قش میزنند بدون آنکه در وقتان
از چهارشنبه سوری با غیر باشد!

عجیبترین مراسم چهارشنبه سوری در جزایر هائیتی املاان موسوع

همه جا فرق دارد زیرا در این کشور املاان
مراسم چهارشنبه سوری برگزار میشوند!
و در این چهارشنبه سوری دو تاریخ و ادبیات
دو تاریخ واقع چهارشنبه سوری
مطلب چهارشنبه سوری مثلا دو عاقلی انوم
نی آداب و فالر سوزن بین آسمانست که
استند دفاقرین هر وقت این دودغها
میرید بشکریان مشوره میداد یکجا
کنورده حله کند و مسند و پودا چینی
خواهد بود (اینجا آید دودغها) اما در
اول این مطلب آمده است که اول
نیاست آید دودغ چهارشنبه سوری است!

چهارشنبه سوری در میان ملت گارتاز

چهارشنبه سوری در میان ملت گارتاز
و گارتاز نیز زیبایی سرافراست چنانکه
هر وقت آتش میجود فلورا دستپانچود
دایان گو میگردند (چهارشنبه سوری
چهارشنبه سوری)

بشهر و روستای
دروغ در ایلیان

روز چهارشنبه ۱۰ مهر

طول صفا

لذاته تابلوی طول صفا
پس و یزد و سوزن
همه شهرتون صفا تلف می
رو دقت زیر بی سوزن می
و پشامه

از لایحه های آسانی

بگناه

در دلموگری که غاشته امبوس
مثل درود صرا، اینخود صاف جلوی
بخره است
- انشلیکی، درود صرا من اصلا
مترن نبود!

کصیر خوش بود!

آقا، به طوطی زیا خرید و برای
غاشتن فرستاد، وقتی ظهر پناه و متا
خام رسید!

بر طوطی که برای تو فرستاده گیت
من - من دروازه برای تو کباب کردم
- کباب کردی! مگر دروازه ای، این
برنده حرف بزود

حسب بی بر او رفتی او با سکت
هر می کرد!

هر دی کزین پولدار دار!

- چه کسی بخواهد داد اینجا مانی
میدکی؟

- چه کسی؟ حجب ستواله اسفانه ای
میکنی، مسلما خانم!

دالان م طوطی



راههای کید

این کلمه بنده نه! حقوق استند تا گمان، کنش منش میلهه با دلم
کند در سطلی زبانی که دستم خواهد طوطی خود را بر آینه اسطی و دودغی
و آگرتی برساند که گریب لکرها چینی کسیر گلد و صاحب خانه عیوم یقند
شاگردی برساند دست او را بگیرد و مسج و سالم و ماهی برساند گشت
اذا بنگه دودغ نماند و نشان او را میدادم با دودغ لوم شامه برساند گشت
ولی خیال نکند کار آسانی است! اگر خیلی ارادعانی میرسد این شاهوین کوچ
بسی کوچ های خرابی خانه گمروند، پاهو

اتول مین های رانته

پشامته را بدید که دوتیران اتومبیل
ساخته اند که بدون شوهر خودی واد
میروند متوا صاحب ملتن باید خونچهار
ناتختر و با همه یک مهنس کورد دفتر
کلاش نشیند و با دستک های عربش و
طوطی ملتن راهدا بکنند

بهر حال شغوفت دیگر مامان این
اتو میلهها ماروز کلاتاز ای خواهیم
داشت هر روز یک خبر خوشه از آن
پشامته

حالا من در پیچته که از آزاری
شا می نویسم شاهکار از ذوق بودید
و وقت فرود برای ما کله خوشتر می
وامع بان پشامته بنویسد طوطی میکتیم

- این یکی از اخبار ما خواهد بود
پشامته هنر خرد ما ۱۳۰
ارزد مکتوم حکومت اتومبیل شامتن
کمال گشت

حکلم عروضا خیابان فرود می توان
داشت آسوی دایزیر گوت و کت بود
قطب یافت و پشامته در اتومبیل تیره
در میان تو پناه بهار میزانت آدیت
خواهد شد

۱- میز جفر خان سواد اتومبیل های
کند شتران میشود و می ترانه می نام
خرن یک مسئله سه هراد تو می نام
بیج شتران یادشود ولی بطلت هر
دستنگی از اینجا آقا! تو بویل گوشان
سنگین می شود هر چه میز جفر هاد
می گشتند نیامد و میز جفر خان
فک دمسکود است تا خود شتران برود

۲- آخر شب مردم سواد استقامتی
هر روز کاندن با عروضا می سواد می شود
و وقت یادشده هم پوشاکی میبیشود

ملتن می شوهر هر چه داد بزند
(پشامته) بوز بزند چون پشامته سوزنی
کوکت تسایند و سر میله هاد خوابش
برده دست سر میوه میبیشود!

۳- چون رسم است آنکه داند
نشنید برای اینجا نیستند از میان
فرد صاحبان اتومبیلی می دانند در
عوض بددودغ ملتن خود نشنای
عروضا ددودغ می نویسد که میبیشود این
نیشن می سواد میبیشود!

۴- چون ناکی ها دیگر واد می
ندارند که چگرم ساین را که دادند
نواخت برود خود کند صاحبان ناکی
یکسنگه و قران در آن کلامی گادند
که بلاطه به ادا بکنند از کولو متر اول
گشت و مسافری یاد نشود خود شروع
بشتران میبیشود!

بچه فانتزی هنر

خوبه دیگر منتظر چه منیه میباید
حالی آقا فراز کور دوست
بان